

بررسی و نقد ادله نومعتزلیان در باره نص قرآنی

□ سید طالب ذکی *

چکیده

متن و نص قرآن کریم، از مباحث قرآنی است که همواره مورد بحث و گفتگوی عالمان دین بوده است. آنچه مشهور بین دانشمندان مسلمان است این است که الفاظ قرآن کریم، همچون معانی و مضامین آن، الهی و وحیانی است نه بشری و ساخته و پرداخته کسی جز خدای متعال. تعداد اندکی از دانشوران علوم قرآنی، نص قرآن کریم را بشری و غیر الهی می دانند که «نومعتزلیان» در دو قرن اخیر از آن جمله هستند. آنان نص و الفاظ قرآن کریم را وحیانی نمی دانند، بلکه آن را تعبیر پیامبر اکرم (ص) از تجربه اش قلمداد می کنند و مدعی اند که نمی توان آنها را الفاظی دانست که به گونه مستقیم توسط خداوند سبحان بیان شده اند. در این نوشتار، تلاش شده است که دلیل های این مدعا بررسی و نقد شده و وحیانی بودن الفاظ و نص قرآن کریم، به اثبات برسد.

واژگان کلیدی: الفاظ قرآن کریم، نومعتزله، وحی قرآنی.

*. دانش آموخته مقطع سطح چهار مجتمع عالی فقه جامعه المصطفی العالمیه.

مقدمه

جریان نومعتزله، یکی از جریان‌های مهم کلامی در جهان اسلام است. این جریان، خاستگاه خود را در آرای معتزلیان قدیم می‌جوید و به دنبال تجدید بنای معرفتی اسلام بر پایه عقل‌گرایی است. (گلی و یوسفیان، معرفت کلامی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۳)

از ظهور این جریان، نزدیک به دو قرن می‌گذرد. اندیشمندان نومعتزلی همانند اسلاف معتزلی خود در زمینه‌های گوناگون علوم اسلامی - به‌ویژه مباحث کلامی - نظریه‌پردازی کرده‌اند و در این زمینه علاوه بر مبانی معتزله، از روش‌های جدیدی که در علوم انسانی غربی مطرح شده است، بهره برده‌اند؛ از این‌رو دیدگاه‌های آنان در مواردی باعث جنجال و چالش‌های فکری در جهان اسلام شده و سببی از اعتراضات را متوجه آنها ساخته است. (همان، ص ۱۱۴)

کسانی چون، سید جمال الدین اسدآبادی، محمد عبده، احمد امین، امین الخولی، محمد احمد خلف الله از عناصر اندیشه‌ای این جریان هستند که اینان را می‌توان پایه گذاران جنبش نومعتزلیان در مصر و کشورهای عربی دانست. این گروه با تأسیس مکتب ادبی در تفسیر و نگاه ویژه خود به قرآن توانستند راه تفسیرهای عقل‌گرایانه را برای قرآن باز کنند. از دیگر چهره‌های مهم معتزلی معاصر می‌توان به این افراد اشاره کرد:

محمد عابد الجابری (مراکش)، جابر عصفور (مصر)، طه حسین (شاعر و ادیب، مصر)، حسن حنفی (مصر)، نصر حامد ابوزید (مصر، مقیم هلند)، عبدالرحمن بدوی (مصر)، طنطاوی (رئیس سابق الأزهر)، محمد الطالبی (تونس)، لیلا احمد (کانادایی عرب تبار)، محمد ارکون (الجزایر)، (عدالت نژاد، ۱۳۸۰، ص ۷؛ عنایت ۱۳۷۲، ص ۱۳، و کرمی ۱۳۷۹، ص ۴) شاه ولی الله دهلوی (هند)، عبید الله سندی، فضل الرحمان (هند)، عبد الکریم سروش (ایران)، محمد مجتهد شبستری (ایران). (گلی، ۱۳۹۲، ص ۲۸۰)

عقل‌گرایی افراطی، علم‌گرایی افراطی و نگرش سکولاریستی از ویژگیهای بارز عده‌ای از نومعتزلیان است.

نومعتزلیان نسبت به نص قرآنی و پدیده وحی نیز دیدگاه‌های متفاوتی در برابر دیگر اندیشمندان اسلامی ارائه دادند. از جمله در باره نص و الفاظ قرآن، دیدگاه آنان در این نوشتار

بررسی و نقد شده است؛ در این مقاله، مروری بر افکار طرفداران بشری بودن الفاظ قرآن در عصر جدید (نومعتزلیان) می‌کنیم، تا روشن شود که دلایل آنان تا چه اندازه قابل طرح و بررسی است، و آیا آن ادله، توان اثبات مدعای آنان را دارند یا نه؟.

الفاظ قرآن؛ تعبیر تجربه نبوی

گروهی از نومعتزلیان، الفاظ قرآن کریم را وحیانی نمی‌دانند، بلکه آن را تعبیر پیامبر اکرم (ص) از تجربه‌اش قلمداد می‌کنند و مدعی‌اند که نمی‌توان آنها را الفاظی دانست که به گونه مستقیم توسط خداوند سبحان بیان شده‌اند. دکتر سروش در این زمینه می‌گوید: وحی بی صورت، و عاری از لفظ است و پیامبر برای اینکه مردم وحی را بفهمند با استفاده از دانش و زبان محدود خود، آن را در جامه لفظ می‌پوشاند و در دسترس دیگران قرار می‌دهد. (سروش، ۱۳۸۸ ص ۳۶) مقوم نبوت انبیا، وحی یا به اصطلاح امروز، «تجربه دینی» است (همو، ۱۳۷۹ ص ۳) و از سوی دیگر، پیامبر انسان است و تجربه او انسانی است. (همو، ص ۲۱) بنابراین، قرآن که محصول این تجربه است نیز بشری می‌باشد.

بررسی و نقد دلیل های نومعتزلیان

نومعتزلیان برای اثبات دیدگاه خویش دست به استدلالیهایی زده‌اند که مهم‌ترین دلیل‌های آنها بدین قرارند:

۱. دلیل عقلی

الف) در علم کلام سنتی، صفت ناطق، جزء صفات خداوند نیست. بنابراین نمی‌توان خداوند را متکلم الفاظ قرآن دانست؛ (وصفی، ۱۳۸۷، ص ۴۱)

ب) خداوند در زمان قرار نگرفته و بیرون از تاریخ است. بنابراین چگونه می‌توان به تکلم خداوند معتقد شد؟ (ابوزید، ۱۳۷۹، ص ۸)

بر اساس این ادله، نتیجه می‌گیرند که نمی‌توان نوع کلام خداوند را مشخص کرد و آن را به عربی یا به زبان‌های دیگر دانست؛ (همان، ص ۱۳) بلکه باید معتقد شد که «خدا از خلال انسان

آشکار می‌شود و در کلام او در زبان متجلی می‌گردد.» (همو، ۱۳۸۳، ص ۲۹) به عبارت دیگر، خدا از طریق انسان صحبت می‌کند. (همو، دین و صلح) بنابراین الفاظ قرآن را باید کلام پیامبر اکرم (ص) دانست، نه کلام خدا.

نقد دلیل عقلی

دلیل عقلی آنان برای انکار تکلم الهی که منجر به انکار و حیانت الفاظ قرآن می‌شود، از چند جهت قابل نقد و خدشه است:

اولاً واژه شناسان و اهل لغت گفته‌اند: در زبان عربی واژه «نطق» به معنای «تکلم» است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۳۵۴) از این رو اگرچه در علم کلام، وصف «ناطق» بر خداوند سبحان اطلاق نشده، ولی مترادف آن یعنی «متکلم» بر او اطلاق شده است؛

ثانیاً اگرچه کیفیت تکلم خداوند برای ما نامعلوم است و نمی‌توان تکلم او را همانند انسان دانست، چون خداوند سبحان، قادر مطلق است، قدرت تکلم دارد. از این رو نمی‌توان تکلم خداوند سبحان را که از صفات فعل او شمرده می‌شود، انکار کرد. علامه طباطبائی در این زمینه می‌گوید:

نمی‌توانیم خواص کلام معهود نزد خود را از خدا سلب کنیم و بگوییم خدا کلام ندارد؛ بلکه باید بگوییم آثار کلام یعنی تفهیم معانی مقصود و القای آن در ذهن شنونده، در خدای تعالی هست. پس کلام خدای تعالی مانند زنده کردن و میراندن و رزق و هدایت و توبه و سایر عناوین فعلی از افعال خدای تعالی است و در نتیجه صفات متکلم و غیره صفات فعل خدایند؛ یعنی پس از اینکه خدا موجودی شنوا آفرید، و با او سخن گفت، محیی و متکلم می‌شود. (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۷۹-۴۸۰)

ثالثاً همان‌گونه که خلق موجودات زمانی توسط خداوند، مستلزم زمانمند بودن خداوند نیست، خلق کلام توسط او نیز چنین استلزامی ندارد؛ بلکه فعل مادی خدای قادر است که زمانمند است. استاد مصباح‌یزدی در این زمینه می‌گوید:

هنگامی که رابطه بین خدای متعال و موجودات مادی در نظر گرفته می‌شود و بر اساس آن

صفت فعلی خاصی برای خدای متعال انتزاع می‌گردد، صفت مزبور به لحاظ تعلق به موجودات مادی که يك طرف اضافه را تشکیل می‌دهند مقید به قیود زمانی و مکانی می‌گردد، هرچند به لحاظ تعلق به خدای متعال که در طرف دیگر اضافه می‌باشد، منزله از چنین قیود و حدودی خواهد بود. (مصباح، ۱۳۷۷، ص ۱۰۵-۱۰۶)

۲. دلیل‌های نقلی

الف) نزول قرآن بر قلب پیامبر

برخی صاحب‌نظران دینی برای اثبات دیدگاه خود مبنی بر «بشری بودن الفاظ قرآن» به آیاتی از قرآن استناد نموده‌اند که ظهور در نزول قرآن بر قلب پیامبر اکرم (ص) دارند آیاتی مانند: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ» (شعرا، ۱۹۳-۱۹۴). و «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ» (بقره، ۹۷) و... به این بیان که آنچه در قلب که جایگاه ادراک درونی است راه دارد معناست نه الفاظ. پس معانی و مفاهیم آیات به پیامبر (ص) نازل شده و پیامبر آن مفاهیم را برای همگان در قالب الفاظ بیان نموده است. نصر حامد ابو زید می‌گوید: «جبرئیل کلمات را به پیامبر تحویل نداده بلکه آنها را الهام کرده است. این فهم با مفاد آیه: «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ» (بقره، ۹۷) سازگار و همخوان است» (ابوزید، ۱۳۸۰، ص ۵۱۷)

سید احمد خان هندی در تفسیر «القرآن و هو الهدی و الفرقان» نظر شاه ولی الله دهلوی را در این زمینه اینگونه نقل می‌کند: «فقط مضامین و معانی قرآن بر قلب پیامبر نازل شده و بعد خودش آنها را در مقام تعلیم و تفهیم بندگان چون زبانش عربی بوده به این عبارات و الفاظ بیان فرموده است» (هندی، ۱۳۳۲).

نقد و نظر

با اندکی دقت روشن می‌گردد، تعبیر به کار رفته در آیات مورد استدلال آنها، نه تنها مدعای آنان را ثابت نمی‌کند، بلکه بر عکس نفی نیز می‌نماید. یعنی آیات یاد شده، می‌تواند دلیل بر الهی بودن الفاظ و واژگان قرآنی باشد.

مثلاً آیه مبارکه: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (شعرا، ۱۹۳-۱۹۵) جبرئیل آن را بر قلب تو نازل گردانید تا خلق را متذکر ساخته و از عقاب خدا بترسانی و به زبان عربی فصیح هدایت کنی».

از جمله آیات مورد تمسک برای اثبات «نبوی بودن الفاظ قرآن» است که معتقدین به بشری بودن الفاظ قرآن به آن تمسک جسته‌اند؛ در حالی که با دقت در آیه مبارکه، شواهدی بر نفی «نبوی بودن الفاظ قرآن» قابل استنباط است:

۱. ضمیر غایب «ه» در نزل به: مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید: منظور از «هاء» در «نزل به» در آیه فوق؛ قرآن است به عنوان کلامی که ترکیب شده از الفاظ، که آن الفاظ هم البته دارای معانی هستند، نه تنها معانی که خود پیامبر به لفظ در آورده باشد (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۵، ص ۴۱۸) به عبارتی این تعبیر آیه ناظر بر این حقیقت است که الفاظ و معانی هر دو الهی‌اند و کار پیامبر فقط دریافت و ابلاغ بی کم و کاست آنها به مردم بوده است.

۲. تعبیر «علی قلبک» به جای «علی قلبی».

صاحب تفسیر المیزان می‌گوید: «در اینجا پیامبر آیه را اینسان (علی قلبک) ابلاغ می‌فرماید، در حالی که آنچه ظاهر حال بر آن دلالت دارد این است که بگوید: «نزله علی قلبی» دلیل این بیان حضرت به صورت التفات از تکلم به خطاب این است که وی در دریافت و ابلاغ وحی هیچگونه دخالتی نداشته و تنها قلب حضرتش فرودگاه وحی بوده و حضرت مأموریت ابلاغ آن را به عهده داشته است». (همان، ج ۱، ص ۳۱۱)

۳. تعبیر «بلسان عربی مبین».

این تعبیر در آیه مذکور بیانگر نزول قرآن به زبان مشخص یعنی «عربی روشن» است. بدیهی است که عربی زبان بیان «الفاظ» است نه معانی به تنهایی. مرحوم معرفت در این باره می‌گوید: «اینکه خداوند می‌فرماید: قرآن را به زبان عربی فرو فرستادیم کاملاً صراحت دارد که ساختار لفظی آن نیز با دست وحی انجام گرفته است» (معرفت، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۵۹).

«فَاتَمَّا يَسِرَّنَا بِلِسَانِكْ» (مریم، ۹۷/دخان، ۵۸) ماحقائیک این قرآن را تنها به زبان تو سهل و

آسان کردیم.

از جمله دیگر آیاتی که معتقدین به نبوی بودن الفاظ قرآن کریم به آن استناد نموده‌اند آیه اخیر می‌باشد، به این بیان که آسان شدن محتوای قرآن به زبان پیامبر اکرم (ص) مبین آسان شدن آن به کمک زبان پیامبر است، به عبارتی پیامبر (ص) مفاهیم غیر قابل فهم یا آنچه فهمش مشکل است را به کمک زبان خود در قالب الفاظ می‌ریخته و فهم آن را آسان می‌نموده است و از نظر اینان همین معنای نبوی بودن (غیر الهی بودن) الفاظ قرآن است. در حالیکه فهم مفسرین بزرگ از آیه فوق خلاف این برداشت می‌باشد.

مرحوم طبرسی ذیل این آیه می‌فرماید: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ؛ یعنی قرآن را آسان کردیم به اینکه آن را به زبان تو که همان زبان عرب است نازل کردیم تا فهم قرآن برایشان آسان شود چرا که اگر آن را به زبان دیگری نازل می‌کردیم برای مردم عرب قابل فهم نبود یا اینکه (قرائت آن را بر زبان تو آسان کردیم) یعنی به تو توان قرائت آن را دادیم» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۸۲۳).

مرحوم علامه طباطبایی نیز معتقد است از این عبارت فهمیده می‌شود که می‌خواهد از سابقه‌ای خبر دهد که با آن سابقه، تلاوت و فهم قرآن دشوار بوده و آن اشاره به حقیقت قرآن در لوح محفوظ است، به عبارتی می‌خواهد بگوید اگر قرآن با آن حال که بود نزد خدا باقی می‌ماند و آن را به این صورت که الآن هست، عربی و خواندنی اش قرار نمی‌داد آن حقیقت بلندتر از آن بود که فهم عادی بشر به آن دسترسی یابد لذا خداوند با نزول آن حقیقت متعالی به زبان پیامبر که زبان عرب بود فهم آن را آسان و برای بشر قابل استفاده گردانید. (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۴، ص ۱۱۶)

پس روشن گردید که آیات مورد استناد نه تنها دلالتی بر غیر الهی بودن الفاظ قرآن ندارند بلکه برعکس با دقت نظر در آنها می‌توان به شواهدی بر الهی بودن الفاظ قرآن در کنار تعبیری نظیر: قرائت، تلاوت، ترتیل، کلام الله و... در دیگر آیات دست یافت چرا که از سویی روشن است که الفاظ؛ خواندنی و تلاوت کردنی هستند نه معانی و مفاهیم و از دیگر سو: «استخدام این تعبیر از نظر وضع لغت عرب تنها بازگو کردن اقوال دیگران را می‌رساند به گونه‌ای که الفاظ و معانی هر دو از آن دیگری باشد و بازگو کننده صرفاً آن را تلاوت یا قرائت می‌کند و از خود چیزی مایه نمی‌گذارد» (معرفت، ۱۳۹۴، ص ۵۸)

و نیز روشن است که کلام انسان، تنها با معانی، کلام نمی‌شود همانگونه که تنها با الفاظ کلام به وجود نمی‌آید. (اشکوری، پایگاه اطلاع رسانی اصلاح)

ب) الهام بودن وحی قرآنی

یکی دیگر از دلایل‌های طرفداران نظریه بشری بودن الفاظ قرآن کریم، الهامی بودن وحی قرآنی است. وحی الهام است و الهام از سنخ لفظ و واژه نیست تا الفاظ قرآن وحیانی باشد، بلکه از سنخ معنا و اندیشه است و جایگاه آن قلب و ضمیر انسان است. آنها معتقدند که: از یک سو؛ آیه مبارکه «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ» هیچ بشری را نرسد که خدا جز به وحی یا از آن سوی پرده، با او سخن گوید. یا فرشته‌ای می‌فرستد تا به فرمان او هر چه بخواهد به او وحی کند. او بلند پایه و حکیم است» (شوری، ۵۱) دلالت می‌کند که سخن گفتن خداوند با انسان‌ها، گونه‌های مختلفی دارد، گاهی از پشت پرده سخن می‌گوید که ماجرای بعثت حضرت موسی (ع) این گونه بوده است. اما با دیگر پیامبران با وساطت فرشته سخن گفته است؛ یعنی خداوند پیامش را به فرشته القاء کرده و او به پیامبران رسانده است.

از سوی دیگر؛ کلمه «وحی» در قرآن کریم و نیز در اشعار شاعران پیش از اسلام، برای رابطه غیر زبانی میان دو ماهیتی که به درجات مختلف وجودی تعلق داشته‌اند به کار رفته است؛ پس نمی‌توان گفت «وحی» به معنای ارتباط لفظی و زبانی است، بلکه یک نوع رابطه معنوی و ماورائی است.

بنابراین وحی جبرئیل به پیامبر اکرم (ص) به زبان عربی نبوده، بلکه جبرئیل پیام‌آور یک الهام بوده است، و خود پیامبر آن الهام را در قالب الفاظ عربی ریخت و به این ترتیب قرآن به وجود آمد. (گلی، همان، ص ۲۳۴)

نقد و نظر

این استدلال طرفداران بشری بودن الفاظ قرآن، نیز مخدوش و ناتمام است؛ زیرا: اولاً؛ زبان‌شناسان عرب و اهل لغت، یکی از معانی کلمه «وحی» را از سنخ لفظ دانسته و

معتقدند که این واژه منحصر به ارتباط معنوی و غیر زبانی نیست. ابن فارس در توضیح معنای لغوی وحی می‌گوید:

«وحی به معنای اشاره، نوشته، پیام و هر چیزی است که به منظور تفهیم دیگری، به او القا می‌شود؛ به هر گونه‌ای که باشد» (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۹۳). بنابراین، در زبان عربی، وحی اعم از ارتباط غیرزبانی میان دو نفر است و شامل ارتباط زبانی هم می‌شود. در قرآن کریم نیز کلمه «وحی» هم در معنای ارتباط کلامی و هم در معنای الهام به کار رفته است. راغب اصفهانی در این باره می‌گوید:

کلمه الهی و سخنانی که مبدأ آن خداوند است، همان وحی است که به اولیاء و پیامبرانش رسانیده می‌شود و این وحی، گوناگون است؛ چنانکه آیه زیر دلالت بر آنها می‌دارد: «وَمَا كَانَ لِيُشِيرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ» (شوری، ۵۱)؛ یا به وسیله فرشته‌ای می‌رسد که ذاتش دیده می‌شود و کلامش شنیده می‌شود؛ مانند وحی رساندن جبرئیل به پیامبر، در شکل معینی؛ و یا با شنیدن کلامی از غیر جبرئیل، بدون دیدن صاحب صدا؛ مانند شنیدن کلام خداوند توسط حضرت موسی (ع)؛ و یا با الهام به قلب و جان، چنان که پیامبر فرمود: «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوحِي؛ و یا وحی به وسیله الهام، مثل وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ؛ (قصص، ۸) (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۴۲۸)

ثانیاً؛ آیاتی که باورمندان به بشری بودن الفاظ قرآن به آن استدلال کرده‌اند، نه تنها بر نظریه آنان دلالت ندارند، بلکه برعکس، ثابت می‌کند که جبرئیل هم الفاظ، و هم معانی قرآن را بر قلب پیامبر اکرم (ص) نازل کرده است. بر این اساس، علامه طباطبایی در تفسیر آیه «نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (شعرا، ۱۹۳-۱۹۵) می‌گوید:

ضمیر در «نَزَّلَ بِهِ» به قرآن برمی‌گردد، بدان جهت که کلامی است ترکیب شده از الفاظی، و البته آن الفاظ هم دارای معانی حقه‌ای است، نه اینکه به قول بعضی از مفسرین (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۹، ص ۱۲۱) آنچه جبرئیل آورده تنها معانی قرآن بوده باشد و رسول خدا (ص) آن معانی را در قالب الفاظ ریخته باشد، البته الفاظی که درست آن معانی را حکایت کند؛ زیرا همانطور که

معانی از ناحیه خدا نازل شده، الفاظ هم از آن ناحیه نازل شده است، به شهادت آیات زیر که به روشنی این معنا را می‌رسانند، از آن جمله فرموده: «فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ؛ چون آن را می‌خوانیم تو نیز خواندنت تابع خواندن ما باشد.» (قیامت، ۱۸) و نیز فرموده: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ؛ اینها آیات خداوند که ما به حق بر تو می‌خوانیم.» (آل عمران، ۱۰۸؛ جاثیه، ۶) و نیز آیاتی دیگر، و پر واضح است که الفاظ، خواندنی و تلاوت کردنی است نه معانی. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۴۴۸-۴۴۹)

ثالثاً؛ آیات تحدی به صورت آشکار دلالت دارند بر اینکه خداوند متعال الفاظ قرآن را ایجاد کرده و هیچ انسانی، از جمله پیامبر اکرم (ص)، در ایجاد آنها نقشی نداشته است. استاد مصباح یزدی در این زمینه می‌گوید:

تحدی قرآن بدون شک شامل درخواست همانند آوری در فصاحت و بلاغت می‌شود و فصاحت و بلاغت، ویژگی الفاظ و عباراتی است که گوینده برای ادای مقصود خویش به کار می‌برد. بنابراین، مفاد آیات تحدی آن است که اگر در نزول این الفاظ و قالبهای مشتمل بر این معانی از سوی خدا تردید دارید، در مقام معارضه و برای اثبات مدعای خود، الفاظ و عبارات دیگری مشابه این آیات بیاورید. این بیان نشان می‌دهد که الفاظ و عبارات هم از سوی خدا نازل شده و ساخته و پرداخته ذهن هیچ انسانی، از جمله پیامبر (ص) نیست. (مصباح، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۸۲)

ج) اختلاف قرائت‌های قرآن

یکی دیگر از شواهد معتقدان به بشری بودن الفاظ قرآن کریم، اختلاف قرائت در آیات و مواردی از قرآن است. به اعتقاد آنها تعدد و اختلاف قرائت‌های قرآن، امری مشهود است و روایات فراوانی نیز که نزول قرآن را بر هفت حرف می‌دانند، آن را تأیید می‌کنند. با توجه به اختلاف در قرائت‌های قرآن، پابندی به اینکه الفاظ قرآن، عین وحی است، نشانه این خواهد بود که کلام الهی دچار تحریف شده است؛ زیرا لزوماً یکی از قرائت‌ها درست بوده و بقیه اشتباه است. اما اگر بپذیریم که وحی قرآنی از سنخ الفاظ نیست و در بیان و تعبیر آن، هم در اعراب، هم

در واژگان و هم در ترکیب جملات، تا اندازه‌ای به بشر اجازه داده‌اند، شبهه تحریف قرآن منتفی شود. (ابوزید، ۱۳۷۹، ص ۱۲)

نقد و نظر

اختلاف قرائت‌ها در قرآن، نمی‌تواند دلیل بر بشری بودن یا غیر وحیانی بودن الفاظ قرآن باشد؛ زیرا، اولاً روایات موجود که نزول قرآن را بر هفت حرف معرفی می‌کنند، چند دسته است: الف) روایاتی که دلالت دارند بر اختلاف لهجه‌ها در آیات به هنگام تعبیر و ادا، که بیشترین روایات را به خود اختصاص می‌دهد؛

ب) روایاتی که دلالت دارند بر جواز تبدیل کلمات مترادف قرآن به یکدیگر؛

ج) روایاتی که دلالت دارند بر اختلاف معانی آیات، که هر آیه ممکن است چند معنا داشته باشد که برخی از معانی، ظاهر قرآن و برخی از معانی، باطن آیات است؛

د) روایاتی که دلالت دارند بر تنوع آیات از نظر فنون کلام.

از بین این چند دسته روایات، محققان در باره اختلاف قرائات، فقط به دسته اول توجه کرده‌اند. طبق این دسته روایات، مسلمانان از نظر خواندن قرآن یکسان نبودند؛ برخی امّی و برخی غیر امّی، برخی جوان و برخی مسن بودند، و از قبایل متفاوتی بودند که با لهجه‌های مختلف تکلم می‌کردند. بنابراین، با هدف آسان‌گیری بر مسلمانان و برای اینکه آنها در خواندن قرآن دچار تکلف نشوند، خداوند متعال به پیامبر (ص) اعلام کرده است که مسلمانان می‌توانند قرآن را با لهجه‌های مختلف بخوانند. از این رو، منظور از روایات «سبعة احرف»، جواز اختلاف لهجه‌ها در خواندن قرآن است. (معرفت، بی تا، ج ۲، ص ۸۷-۹۰) شاهد بر این مدعا روایت ذیل است: «ابی بن کعب نقل کرده است که پیامبر (ص) جبرئیل را ملاقات کرد و به او گفت: من بر امتی مبعوث شده‌ام که امّی‌اند. در میان آنان، ناتوان و پیر و غلام و کنیز هست کسانی که قادر به خواندن نیستند. جبرئیل گفت: یا محمد، قرآن بر هفت حرف نازل شده است» (ترمذی، ۱۹۹۹، ج ۴، ص ۲۶۳).

نتیجه اینکه مقصود از روایات نزول قرآن بر هفت حرف، این است که اگرچه جبرئیل قرآن را

با الفاظ معینی نازل کرده است، مسلمانان مجازند برای آنکه دچار سختی نشوند، قرآن را با لهجه خود بخوانند و این روایات اصلاً اشاره‌ای ندارد به قرائت‌های مشهور که سه قرن بعد از نزول قرآن رسمیت یافته است؛ (معرفت، ۱۳۸۵، ص ۳۵۱)

ثانیاً؛ بنابر نظر محققان علوم قرآنی، قرآن از قرائت‌ها متمایز است؛ زیرا قرآن متنی وحیانی است که جبرئیل آن را بر پیامبر اکرم (ص) نازل کرده و ایشان، آن را به مردم ابلاغ کردند و سپس در طول تاریخ، به طور متواتر، از هر نسلی به نسل دیگر منتقل شد، بدون آنکه اختلاف و تغییری در آن رخ دهد؛ اما قرائت‌ها اجتهادهای شخصی قاریان بوده است. استاد معرفت در این زمینه می‌گوید:

قرآن مستقیماً از پیامبر (ص) دریافت شد و سپس به گونه‌ای مستفیض و متواتر، از نسلی به نسل دیگر منتقل شده، و بی آنکه اختلاف و تغییری در آن رخ دهد، از آغاز بر اساس یگانه قرائت معروف، که همان قرائت رسول اکرم (ص) می‌باشد، تلاوت می‌شد و همین قرائت، در میان صحابه، تابعان و نسل‌های بعدی نیز رایج بوده است؛ ولی قرائت، اجتهادها، استنباط‌ها و برداشت‌های قراء، برای دستیابی به همان متن و نص یگانه است و تفاوت و تعدد، اجتهادهای شخصی بود که به پیدایش اختلاف قرائات انجامید. (همان)

بدرالدین زرکشی نیز همین دیدگاه را ابراز کرده است و می‌گوید: «قرآن و قرائات، دو حقیقت متفاوت‌اند؛ زیرا قرآن همان وحی نازل شده بر رسول خدا برای بیان و اعجاز است و قرائات، اختلاف الفاظ وحی در مقام کتابت حروف و کیفیت آنهاست». (زرکشی، ۱۹۹۰، ج ۱، ص ۳۱۸)

تفاوت دیگری که بین قرآن و قرائات وجود دارد این است که قرآن متواتر است، اما قرائت‌ها خبرهای واحدند؛ از این رو، نمی‌توانند چیزی از قرآن را ثابت کنند؛ زیرا برای اثبات قرآن به نقل قطعی و متواتر نیاز است و چنین ویژگی‌ای فقط در قرائت حفص از امام علی (ع) وجود دارد که همگان آن را تأیید می‌کنند، اما قرائت‌های دیگر چنین ویژگی‌ای ندارند. (معرفت، همان، ص ۳۵۲)

به این ترتیب، شبهه تحریف قرآن به دلیل اختلاف قرائت‌ها مرتفع می‌شود؛ زیرا تنها یک قرائت متواتراً به پیامبر اکرم (ص) می‌رسد و صدور آن از رسول اکرم (ص) قطعی است؛ اما قرائت‌های دیگر خبرهایی واحدند و مخصوص اجتهادات قاریان‌اند؛ از این رو، اعتبار ندارند و به

قرآنی که متواتراً به ما رسیده است، خدشه‌ای وارد نمی‌کنند. در نتیجه، وجود قرائت‌های مختلف نمی‌تواند وقوع تحریف در قرآن را ثابت کند.

بنابراین، وجود اختلاف قرائت‌ها در متن قرآن کریم، منافات با وحیانیت الفاظ قرآن کریم ندارد، زیرا همین الفاظ وحیانی را مردم با لهجه‌های مخصوص خود، قرائت می‌کنند و مجوّزی نیز از نظر عقلی و نقلی برای این قرائت خویش دارند، زیرا عده‌ای به ویژه مسلمانان غیر عرب توان تلفظ درست الفاظ قرآن را ندارند مثلاً بجای «قاف»، «غین» و بالعکس تلفظ می‌کنند، اگر از این افراد، تلفظ درست خواسته شود، تکلیف به چیزی است که توان و طاقت آن را ندارند و این کار عقلاً روا نیست. برای تأیید این حکم عقلی روایاتی هم وجود دارد که پیش از این به مضمون برخی از آنها اشاره شد.

نتیجه گیری

بررسی ادله جریان اعتزال نو در باره نص و الفاظ قرآن کریم از این نظر دارای اهمیت است که این جریان، قرائت جدیدی از اسلام و منابع دینی از جمله قرآن کریم ارائه کرده است. ناتوانی این جریان از فهم درست پدیده «وحی» و کشف رابطه میان مضامین نصوص دینی با مدرنیته و مؤلفه های شاخص آن از قبیل علم گرایی، عقل گرایی و سکولاریسم، موجب شده است که دست به تأویلات و خوانش های جدیدی از نصوص و آموزه های دینی مطابق با مقتضیات عصر جدید بزنند. بشری بودن نص و الفاظ قرآن کریم بخشی از دیدگاه های این جریان است که ناشی از قصور درک «وحی» و آموزه های مرتبط با آن می شود. مهم ترین اشکال این دیدگاه آن است که «نطق و کلام» خدا را همسان با کلام بشر قلمداد کرده و به دنبال ابزار مادی برای ارائه کلام و الفاظ توسط خداوند هستند و چون به این ابزار دست نیافتند معتقد به بی صورتی و عاری از لفظ بودن «وحی» شده و پیامبر را خالق الفاظ قرآن کریم دانستند، در حالی در علم کلام با براهین محکم به اثبات رسیده است که کلام خداوند از سنخ کلام بشری نیست بلکه متفاوت است و با توجه به اینکه «متکلم» بودن از اوصاف فعل خداوند است، او قادر است که کلام خویش را با الفاظ خاصی به بندگانش برساند، هرچند ماهیت و کیفیت آن برای ما معلوم نباشد. نومعترله بر اساس پیش فرض یادشده، آیاتی از قرآن کریم را نیز مطابق دیدگاه خود تفسیر و تأویل کرده و «بی صورتی» و «عریان بودن وحی» از لفظ را نتیجه گرفته اند، در حالی که مفسران اسلامی از آن آیات برداشت کاملاً بر عکس دیدگاه آنان داشته و آن آیات را دلیل بر وحیانی بودن الفاظ و نص قرآن کریم دانسته اند.

کتابنامه

-
- آلوسی، محمود بن عبدالله، **روح المعانی**، بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۵.
- ابن فارس، احمد، **معجم مقاییس اللغة**، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم: دفتر تبیغات اسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
- ابوزید، نصر حامد، «تأویل، حقیقت و نص» ترجمه مرتضی کریمی نیا، مجله کیان، ش ۵۴، ۱۳۷۹.
- _____، **دین و صلح**، ترجمه روح الله فرج زاده، www.nasr-hamed-abuzayd.blogfa.com.
- _____، **معنای متن**، ترجمه مرتضی کریمی نیا، تهران: طرح نو، ۱۳۸۰.
- _____، **نقد گفتمان دینی**، تهران: یادآوران، ۱۳۸۳.
- ترمذی، محمد بن عیسی، **سنن ترمذی**، تحقیق: شاکر، احمد محمد، قاهره: دارالحديث، ۱۹۹۹.
- راغب اصفهانی، محمد بن حسین. **مفردات الفاظ قرآن**، ترجمه غلامرضا خسروی، تهران: انتشارات مرتضوی، ۱۳۷۵.
- زركشي، بدرالدین، **البرهان فی علوم القرآن**، تحقیق: محمود ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالمعرفة، ۱۹۹۰.
- سروش، عبدالکریم، «مصاحبه با میشل هوبینک»، **سروش وحی در پاسخ به دکتر سروش**، قم، انتشارات بین الحرمین، ۱۳۸۸.
- _____، **بسط تجربه نبوی**، تهران، چ سوم، صراط، ۱۳۷۹.

طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، چ پنجم، دفتر انتشارات اسلامی، قم: ۱۳۷۴.

_____، ترجمه محمد جواد حجتی کرمانی، نشر محمد، ۱۳۶۳.

طبرسی، شیخ ابو علی فضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
عدالت نژاد، سعید، نقد و بررسی هایی درباره آراء و اندیشه های نصر حامد ابوزید، تهران، مرکز مطالعات فرهنگی - بین المللی، انتشارات مشق امروز، ۱۳۸۰.

عنایت، حمید، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء الدین خرم شاهی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۷۲.

کرمی، مرتضی، بررسی آراء و اندیشه های محمد عابد الجابری، تهران، مرکز مطالعات فرهنگی - بین المللی، انتشارات مشق امروز، ۱۳۷۹.

گلی، جواد و حسن یوسفیان، جریان شناسی نومعتزله، فصلنامه معرفت کلامی، سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۹.

_____، نقد و بررسی چستی وحی قرآنی در نگاه نومعتزله، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۹۲.

مصباح، محمد تقی، قرآن شناسی، تحقیق و نگارش: محمود رجبی، قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره). ۱۳۸۵.

_____، آموزش عقاید، چ هفتم، تهران: شرکت چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.

معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

_____، تلخیص التمهید فی علوم القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۹۴.

_____، نقد شبهات پیرامون قرآن کریم، ترجمه حسن حکیم باشی و دیگران، قم: موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، ۱۳۸۵.

بررسی و نقد ادله نومعتزلیان در باره نص قرآنی ۱۰۳

هندی، سید احمد خان. تفسیر القرآن و هو الهدی و الفرقان، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، بی جا: بی نا. ۱۳۳۲.

وصفی، محمد رضا، نو معتزلیان، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۷.

یوسفی اشکوری؛ حسن؛ «قرآن کلام خدا نقدی بر محمد مجتهد شبستری»، پایگاه اطلاع رسانی

اصلاح: <http://www.islahweb.org/content/> ۱۵۰۹/۶/۲۰۰۸

